

حجت الاسلام والمسلمین محمدحسین محمدحسین الهی زاده  
مشاور نماینده ولی فقیه و سرپرست سازمان اوقاف و امور خیریه



## یکسان انگاری اشتباه

عدل در قرآن به مثابه عدالت رفتاری و قسط به مثابه نوعی عدالت ساختاری است.

### ۱- مقدمه

عدالت در اسلام فراتر از یک مفهوم، به عنوان یک هدف مطرح شده است؛ عدالت هدف ارسال رسل و انزال کتب و میزان‌ها، عامل قیام جامعه و قوام و قدرت امامت و عامل پایداری و حرکت و تمدن سازی است. موضوع عدالت چیزی در حد یک فضیلت یا یک نکته اخلاقی یا یک خوبی در مقابل دیگر خوبی‌ها نیست، بلکه در عرض اصول دین و نقطه‌ای کانونی است. به عنوان مثال عبودیت یا عبد بودن یک فضیلت در کنار صبر و تقوا و شکر و ذکر و انواع وظایف و احسان و اخلاق و این‌ها نیست، بلکه عبودیت ویژگی کانونی در اسلام دارد؛ ترمینال است و نکته اصلی است و بعد از این بقیه فضایل معنا پیدا می‌کند. مشابه جایگاه عبودیت در مسائل فردی، جایگاه عدالت در مسائل اجتماعی است؛ یعنی عدالت در مسائل اجتماعی مثل عبودیت در مسائل فردی می‌ماند (البته باز هم عدالت مبتنی بر عبودیت در مسائل اجتماعی مورد توجه است)؛ و همه مباحث اجتماعی بر حول عدالت می‌چرخد و وجود عدالت همه چیز را سر جای خودش قرار می‌دهد. از طرفی موضوع عدالت هم مورد نیاز نخبگان است

و هم عموم مردم و حتی مردم به عدالت محتاج‌ترند، چون سخنان امرا و حاکمان مردم را متدین نمی‌کند؛ بلکه عدالت حاکمان، مردم را متدین می‌کند. لذا قوام ایمان، همراهی، ایثار و فداکاری مردم در عرصه‌های اجتماعی همه به اجرای عدالت بستگی دارد و از این رو باید تکلیف مسئله عموم سازی تعریف و معیارهای عدالت در میان مردم مورد توجه قرار گیرد.

### ۲- روش‌شناسی ورود به قرآن

در مسئله ورود به قرآن می‌بایست مسئله روش مواجهه با قرآن کاملاً تبیین گردد. بعضاً روش‌های تحقیق موضوعی قرآن کریم که مطرح می‌گردد بین تدبر موضوعی و تفسیر موضوعی تفاوتی قائل نمی‌شوند و مخلوطی از این دو هستند. تفسیر از یک طرف این قدر دقیق و عمیق است که احتیاج به حضور نخبگانی دارد، حال آنکه ما به راهکاری ساده‌تر برای دانشجویان نیاز داریم. نیاز است که بین تفسیر و تدبر فاصله و فرق بگذاریم. ما یک وظیفه عمومی تحقیق قرآن کریم داریم که نیازی به مجتهد ندارد؛ خوب این یک حداقل است و حال آنکه یک نوع ورود و تحقیق قرآنی وجود دارد که نیازمند ورود تخصصی و نگاه حداکثری است. باید مرز حداقلی

و حداکثری را مشخص کنیم؛ نگاه حداکثری به قرآن کار تفسیر است و نگاه حداقلی به قرآن کریم وظیفه تدبر است و هر دو در جای خود محترم و لازم است. وظیفه تدبر عمومی سازی موضوعات و مفاهیم است و وظیفه تفسیر اقناع و پاسخ به پرسش های نخبگان است. این نوع مرزبندی بین تفسیر و تدبر و روشمندی آن ها، پژوهش قرآنی را از حالت ذوقی خارج می سازد و موجب ایجاد نگرش مجموعی به قرآن می شود و آن نگرش مجموعی به گزاره های موردی به دست آمده، اعتبار می بخشد. گزاره های موردی به دست آمده از قرآن در مورد عدالت، می بایست اعتبارسنجی شود و اعتبار آن به تأیید برسد. باید یک نص و ظاهر دیگری برداشت های دیگر را تأیید بکند و این هم پوشانی لازم است. در حقیقت تدبر با این هم پوشانی و نگرش مجموعی، برداشت ها را معتبر می نماید و لذا تدبر فقط نکته یابی نیست، بلکه نگرش مجموعی و تأیید گرفتن از آیات دیگر نیز باید در نظر گرفته شود. آنچه ما اکنون به آن می پردازیم یک بحث حداقلی و تدبری در حوزه قسط و عدل است که پایه ای برای بحث تفسیر قسط و عدل در قرآن است.

اقتصادی ما عادلانه باشد، نظام مدیریتی ما عادلانه باشد، نظام سیاسی ما عادلانه باشد، نظام قضائی ما عادلانه باشد، نظام اجتماعی و اداری ما... همه این ها باید عادلانه باشد. چنین طراحی عادلانه ای می شود قسط. یک وقت هم هست که شدید امام جماعت و جمعه یک محل و یک شهر و می خواهیم مردم را عادل کنیم. اینجا بحث عدالت است. عدالت محدود است به رفتار؛ یعنی روابط و رفتارها عادلانه باشد. این می شود عدالت، پس هر وقت رفتارها و روابط محل بحث باشد این می شود عدالت؛ هر وقت ساختارها و سیستم ها باشد می شود قسط. چنین ادعایی نیازمند شرح است. پیشنهادی هم که به صورت مشخص دارم این است که شما مطالعات قرآن پژوهی خود را تفکیک کنید بین قسط پژوهی و عدل پژوهی؛ یعنی در همین جا یک قسط پژوهی داشته باشید و یک عدل پژوهی و بعد هر یک از این ها خرده موضوعاتی دارد. ممکن است سؤالی پیش آید: یک بررسی کردم و دیدم در همان مواردی که عدل داریم قسط هم داریم؛ خوب چه فرقی می کند بین عدل در این زمینه و قسط در این زمینه؟ یک جواب اولیه این است: همان طور که فرد یک سازه است، جامعه هم یک سازه است؛ منتها عدالت در سازه جامعه می شود قسط و عدالت در سازه فرد می شود عدل و لو عدل رهبری باشد. رهبر هم باید عادل باشد ولی این بحث شخص است. پس وقتی ما به یک نظام اجتماعی نگاه می کنیم از کاربردهای قسط استفاده خواهیم کرد، و وقتی به تکلیف آحاد نگاه می کنیم که هر کسی باید خودش را چطور با این نظام قسط همسو کند از عدل استفاده خواهیم کرد. (البته فراتر از این بحث، یک بحث دیگری نیز هست که اسم آن را می گذارم نظام مسائل؛ یعنی نظام مسائل عدالت. چرا می گویم نظام مسائل)؟

تا اینجا بیان شد قسط پژوهی جدا و عدل پژوهی جدا و سپس خرده موضوعات قسط جدا و خرده موضوعات عدل هم جدا. پس عرصه مدیریت هم قسط مدیریت

و حداکثری را مشخص کنیم؛ نگاه حداکثری به قرآن کار تفسیر است و نگاه حداقلی به قرآن کریم وظیفه تدبر است و هر دو در جای خود محترم و لازم است. وظیفه تدبر عمومی سازی موضوعات و مفاهیم است و وظیفه تفسیر اقناع و پاسخ به پرسش های نخبگان است. این نوع مرزبندی بین تفسیر و تدبر و روشمندی آن ها، پژوهش قرآنی را از حالت ذوقی خارج می سازد و موجب ایجاد نگرش مجموعی به قرآن می شود و آن نگرش مجموعی به گزاره های موردی به دست آمده، اعتبار می بخشد. گزاره های موردی به دست آمده از قرآن در مورد عدالت، می بایست اعتبارسنجی شود و اعتبار آن به تأیید برسد. باید یک نص و ظاهر دیگری برداشت های دیگر را تأیید بکند و این هم پوشانی لازم است. در حقیقت تدبر با این هم پوشانی و نگرش مجموعی، برداشت ها را معتبر می نماید و لذا تدبر فقط نکته یابی نیست، بلکه نگرش مجموعی و تأیید گرفتن از آیات دیگر نیز باید در نظر گرفته شود. آنچه ما اکنون به آن می پردازیم یک بحث حداقلی و تدبری در حوزه قسط و عدل است که پایه ای برای بحث تفسیر قسط و عدل در قرآن است.

### ۳- پرهیز از یکسان نگاری

من یک مدعا دارم و دلایلی و پیشنهادی؛ مدعای بنده این است که ما نباید خلط کنیم بحث قسط و عدل را در قرآن، همان طور که از علامه طباطبایی تا همه ترجمه های قرآن کریم تا الآن خلط کردند. اصل بحث این است که من بگویم این خلط کردن باعث تضعیف معارف می شود؛ لذا اگر بنا باشد ما در باب عدالت پژوهی دو جنبه باز کنیم یک جنبه آن تخصصاً برای نظام سازی عادلانه باید باشد، که در آن صورت باید قسط را برپا کند. یعنی قسط را باید در همه بخش های نظام سازی عدالت محور نظام جمهوری اسلامی داخل کند، نظام

هر وقت رفتارها و روابط محل بحث باشد این می شود عدالت؛ هر وقت ساختارها و سیستم ها باشد می شود قسط.



این سطح شرح الفاظی است که مستقیماً به موضوع مرتبط‌اند؛ مثلاً قسط و عدل باهم، ظلم و جور باهم و ... . در سطح دوم مشابهت و مفارقت‌ها بررسی می‌شود. سطح سوم نیز تفسیر موضوعی است. در این سطح از هر سه سطح استفاده می‌کنیم، از قرآن و حدیث و عقل استفاده می‌کنیم، آرا دیگران را می‌بینیم و یک کار تفسیری و کاملاً تخصصی برای تبیین عدالت بر اساس شرح مقاصد و اهداف قرآن انجام می‌دهیم. دو سطح اول و دوم قابل استفاده برای دانشجویان است و سطح سوم کاملاً برای استادان و متخصصان و مجتهدان است. پس اگر طرح کلی تدبر موضوعی قسط و عدل را مطرح می‌کنیم جهت دستیابی به یک منظومه حدافلی از آن موضوع است؛ در اصل خود منظومه مراد است. خود نگرش منظومه‌ای جلوانحرفات را می‌گیرد. قرآن در این باره می‌فرماید «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا». پس اگر کار ما هماهنگ و مستند باشد، نشان می‌دهد که کار ما درست است. لذا منظومه حدافلی از این بحث را می‌خواهیم و بخش اول آن تدبر در قرآن و بخش دوم نیز تدبر در سیره است. تدبر در قرآن به عنوان میزان نظر و تدبر در سیره به عنوان میزان عمل است. باید همواره حضرت علی (علیه السلام)، انبیا و عظام و امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) جلوی چشم ما به عنوان یک مجموعه و الگو و مدل از عمل به عدالت جلوی چشم ما باشد. تا اگر یک وقت در کنار قرآن یک زاویه را دیدیم و زاویه دیگری را ندیدیم؛ او به من کلید بدهد که آن زاویه دیگری هم بررسی کن. نتیجه اینکه تدبر در قرآن و تدبر در سیره، لازم و ملزوم یکدیگرند.

داریم و هم عدالت مدیریتی. هم قسط در قضا داریم و هم عدالت در قضا. هم قسط در اقتصاد داریم و هم عدالت در اقتصاد. تکلیف اینها را باید جدا کنیم. وقتی تدبر و تفسیر را از هم جدا کردم انبوهی از سؤالات جواب داده شد و اصلاً کار سروسامان پیدا کرد. در جریان عدالت و قسط هم، تفکیک کار ما را بسیار راحت خواهد کرد.

اما این‌که حالا بگوییم این مفاهیم را نباید از هم تفکیک کنیم تا مجموع مفاهیم قرآنی متصل به هم فهم شوند و ما برای وصل کردن آمدم نه برای فصل کردن و به جای جدا کردن بیاییم نظام قرآن را مشخص بکنیم و اینها... باید گفت این جدا کردن برای وصل نمودن مجدد و سقف زدن است. تا من این دیوار را از آن دیوار جدا نکنم نمی‌توانم سقف بزنم؛ پس هدف اصلی در نهایت فهم ارتباط قسط و عدل باهم است.

#### ۴- معنای تدبر موضوعی قسط و عدل

تدبر را، مخصوصاً با توجه به تفاوت معنایی آن، با تفسیر به کار می‌بریم و تدبر موضوعی در مقابل تدبر ترتیبی است؛ پس تدبر در مقابل تفسیر است و موضوعی در مقابل ترتیبی. اگرچه ابتدائاً می‌توان گفت: تدبر موضوعی عدالت در قرآن کریم؛ اما قسط و عدل را جهت تفکیک بین نظام قسط و نظام عدل از هم جدا کردیم. همچنین باید توجه داشت که این تدبر قرآن محور است. قرآن محوری و قرآن‌بستگی باهم فرق می‌کند، در تدبر قرآن محور شروع کار ما با قرآن است و سپس با تشنگی ایجاد شده سراغ حدیث می‌رویم، با تشنگی سراغ عقل خواهیم رفت.

۳ روش بحث عدالت در قرآن کریم وجود دارد. سطح اول، تدبر موضوعی است و در آن سطح یک موضوع به نام قسط داریم، در این سطح به شرح لفظ قسط می‌پردازیم تا تقریباً مفهوم‌شناسی قسط برای روشن شود و به همین ترتیب به لفظ عدالت می‌پردازیم تا مفهوم‌شناسی عدل نیز مشخص شود. سطح دوم، تدبر بین موضوعی است (منظور موضوعات قرآنی است).

بخشی از پژوهش‌هایی که تاکنون در مورد عدالت در قرآن کریم انجام گرفته است، رویکرد مفهومی دارند (منظور از مفهوم یعنی رویکرد معناشناسانه دارند)؛ و بخشی دیگر رویکردی محتوایی دارند. در بین کارهایی که رویکرد معناشناسانه به عدالت در قرآن کریم دارند نیز اشکالی مشاهده می‌شود: ابتدا بحث از معنای عدل کرده و سپس به بررسی واژه عدل در قرآن پرداخته‌اند. درحالی‌که این سؤال به وجود می‌آید که قبل از بررسی واژه، چگونه این پژوهش‌ها ابتدا به معنا دست پیدا کرده‌اند؟ می‌بایست ابتدا واژه مورد کاوش قرار گیرد و سپس معنا از آن استخراج شود. محتوا و معنا به تعبیری از حاق لفظ درمی‌آید. این اشکال به دلیل آن است که روش این پژوهش‌ها تفسیری بوده است؛ ابتدا از آرای مفسران معناها را درآوردند و بعد گفتند معادل این معنای ما کدام یک از آیات قرآن است. درحالی‌که این روند باید برعکس شود؛ یعنی باید واژه محور باشیم و ابتدا ببینیم این واژه‌ها چه معنایی می‌دهد. اما وقتی معنا محور می‌شویم دیگر نمی‌توان شاهدی بر معنای استخراج شده داشت.

**۵- عدم اشتراک لفظی قسط و عدل**

اولین نقد وارده به دیگر پژوهش‌ها در مورد عدم اشتراک لفظی هر یک از واژگان قسط و عدل است. اشتراک لفظی به معنای تعدد معانی حقیقی برای یک لفظ در یک زبان است؛ مانند واژه عین؛ عین معانی متعدد دارد، این معانی باهم اشتراکی نداشته و هر کدام مفهوم متفاوتی را مدنظر دارد. در حقیقت همه این معانی از یکدیگر جداست. در مشترک لفظی تعیین معنایی که مراد گوینده است نیازمند قرینه تعیین‌کننده است؛ یعنی از همان اول واضح برای یک لفظ چند معنا را ارائه و وضع کرده. این نوع نگاه به قرآن در درجه اول تقریباً همه پژوهش‌های گذشته بر این مبنا بوده‌اند که قسط چند معنا دارد عدل چند معنا دارد این چند معنایی می‌شود اشتراک لفظی. حال آنکه با رد اشتراک لفظی در قرآن کریم می‌توان گفت که قسط تنها یک معنا دارد و عدل تنها یک معنا دارد.

موجب تشویش مخاطب می‌شود و برای تعیین مقصود قرآن حتماً باید به قرائن رجوع کرد. این نوع نگاه نقطه اشکال بسیاری از کارها در مورد قرآن کریم است. قرآن بلاغ است، مبین است، رسانه است و گویا است. شما چرا اشتراک لفظی را به قرآن تحمیل می‌کنید. تقریباً همه پژوهش‌های گذشته بر این مبنا بوده‌اند که قسط چند معنا دارد عدل چند معنا دارد این چند معنایی می‌شود اشتراک لفظی. حال آنکه با رد اشتراک لفظی در قرآن کریم می‌توان گفت که قسط تنها یک معنا دارد. آقای مصطفوی در پایان جلد دو یا سه کتاب التحقیق به شکل مبسوطی نشان می‌دهند که اشتراک لفظی در قرآن وجود ندارد؛ حال آنکه بسیاری از تفاسیر یا ترجمه‌ها با در نظر گرفتن اشتراک لفظی، چند معنای حقیقی برای عدل و قسط در نظر گرفته‌اند. نکته مهم این است که اگرچه اشتراک لفظی در قرآن نداریم؛ اما امکان اشتراک معنوی وجود دارد. باید توجه داشت که مشترک لفظی و مشترک معنوی متفاوت از هم است. مشترک معنوی را قبول داریم ولی مشترک لفظی را نمی‌پذیریم. مشترک معنوی یعنی یک مفهوم کلی که چند مستعمل‌فیه دارند ولی همه این مستعمل‌ها در آن اصل جامع و در آن فرض کلی مشترک هستند. اشتراک معنوی، به معنای تعدد افراد معنای حقیقی یک لفظ است. مانند لفظ انسان که مشترک معنوی بین زید و بکر و خالد است؛ یعنی انسان یک معنا دارد، ولی مصادیقش زیاد است. همچنین مصادیق نیز می‌تواند دارای مراتب باشد، مانند نور که هم به آنچه از شمع ساطع شده اطلاق می‌کنیم و هم به آنچه از خورشید ساطع شده. اگرچه بعضی از محققان قائل به اشتراک لفظی در قرآن کریم هستند، اما اگر گفته شود که عدالت مشترک لفظی است در نتیجه تا قرینه نداشته باشیم نمی‌توانیم بگوییم کلمه عدالت بر چه مفهومی دلالت دارد. این امر به خصوص در زمان مراجعه به منابع دینی اهمیت می‌یابد. اما مبنای کار ما عدم پذیرش اشتراک لفظی در قرآن کریم و به خصوص درباره مفهوم عدالت در قرآن است. در حقیقت طبق این مبنا، عدالت در

تقریباً همه پژوهش‌های گذشته بر این مبنا بوده‌اند که قسط چند معنا دارد عدل چند معنا دارد این چند معنایی می‌شود اشتراک لفظی. حال آنکه با رد اشتراک لفظی در قرآن کریم می‌توان گفت که قسط تنها یک معنا دارد و عدل تنها یک معنا دارد.

قرآن تنها به یک معنا به کار رفته است و نمی‌توان معانی متفاوتی برای عدالت در قرآن مفروض داشت.

در مشترک معنوی باید بین موضوع‌له و معنا تفاوت قائل شد. موضوع‌له واحد است ولی ممکن است معنا به کمک سیاق توسعه و تضییق پیدا کند. توسعه و تضییق معنا اشکالی ندارد و مشترک معنوی حفظ می‌شود. در واقع سیاق یک حیثیت آن معنا را برجسته می‌کند. اما این‌که واقعاً لفظ عدالت دو معنای جداگانه داشته باشد، این پذیرفته نیست. بر مبنای مشترک معنوی می‌توان گفت که سیاق در سعه و ضیق معنای یک لفظ دخالت دارد ولی سیاق امکان تغییر موضوع‌له را ندارد.

### ۶- عدم مترادف قسط و عدل

پژوهش‌هایی که قائل به اشتراک لفظی در قسط و عدل هستند، قسط و عدل را باهم مترادف می‌دانند. این نوع نگاه کلاً علم اشتقاق را زیر سؤال می‌برد و اگر بنا بر مترادف بود می‌بایست خود همان معانی متفاوت قسط را مترادف بگیریم. قائل شدن به مترادف، خود تناقض در بحث است که کسی در عین حالی که قائل به اشتراک لفظی در قسط و عدل است، قائل به مترادف نیز در قسط و عدل باشد. قائل شدن به اشتراک لفظی و مترادف باهم تناسب ندارند؛ و تناقض در سبک زبان‌شناسی دارد. در ورود به قرآن باید دقت کرد. وقتی می‌رویم سراغ محتوا، محتوا شیرین است و پرمغز؛ ولی باید پای لفظ ایستاد چون لفظ را از جانب الله می‌دانیم. باید روی لفظ هم حساب باز کنیم. هم لفظ نور است و هم معنا نور است. نور معنا از لفظ تولید می‌شود. لذا باید مقداری در کنار الفاظ و در کنار متن توقف کنیم؛ این توقف باعث ایجاد تفاوت‌هایی در فهم از معنا می‌شود پس علاوه بر منظومه معارف، منظومه لفظی معارف هم نیاز است. خود الفاظ قرآن هم از سوی خدا است. شاخصه برجسته خداشناسی در نظم است. وقتی خدا این عالم را با این نظم آفریده، جهان تکوین را با نظم آفریده نمی‌تواند در قول و سخن خود بی‌نظم باشد.

مبنای ما عدم مترادف قسط و عدل است؛ (علامه طباطبایی و بعضی از مفسران، قسط و عدل را مترادف یکدیگر گرفتند) عدم فرض این نوع نگاه فارغ از جنبه‌های علم بلاغت و تفسیر، دریافت نظام فکری و شبکه مفهومی از قرآن کریم را ناممکن می‌سازد. اگر این‌گونه نباشد، قرآنی که می‌خواهد رافع اختلاف باشد خود آن اختلاف‌انگیز می‌شود. ما باید حداقل یک میزان با یک مبنای مشترک داشته باشیم تا در اختلافات به آن مراجعه کنیم، اگر ما در قرآن مبنای مشترک نداشته باشیم چگونه باهم بحث خواهیم کرد؟ آیا بحث بدون اصول مشترک در فهم امکان‌پذیر است؟

ممکن است این سؤال پدید آید که چگونه امثال علامه طباطبایی (که متبحر در تفسیر قرآن هستند) نیز به این مباحث روشن و واضح توجه ننموده و قائل به مترادف قسط و عدل شده‌اند؟ توجیه محترمانه‌اش این می‌شود هم‌اکنون نیز اگر ما بخواهیم بحث قسط را مطرح کنیم، مردم از قسط چه چیزی می‌فهمند؟ مجبور هستیم در کنار آن کلمه عدالت را آورده و مفهوم آن را وسیع‌تر بگیریم. ما در جامعه چون از سطح چنین دقت‌های قرآنی دور هستیم، یعنی قرآن در گفتمان ما نیامده است، برای همین نمی‌توانیم از واژگان قرآنی استفاده کنیم و نیاز به معادل‌سازی در مقابل هر یک از آن‌ها داریم. آن موقع اقتضای میزان تفهیم و تفاهم همین مترادف بوده است. یعنی اگر علامه طباطبایی می‌خواست آن سطح بالا (عدم مترادف) را بگوید باید کلی مبنای و مبادی می‌آورد. باید بگوید قسط همسو با عدالت و در راستای عدالت است.

اما بعضی‌ها دلیل وجود مترادف در قرآن را تفنن در تعبیر می‌دانند؛ به عنوان مثال اگر موضوع بحثی در رابطه با عدالت باشد می‌گویم خوب از اول تا آخر بحث ۱۰ بار گفتم عدالت؛ به جای این‌که ۱۰ بار عدالت بگویم ۳-۴ کلمه را عوض کنم تا مستمعین خسته نشوند. این کار

در ورود به قرآن باید دقت کرد. وقتی می‌رویم سراغ محتوا، محتوا شیرین است و پرمغز؛ ولی باید پای لفظ ایستاد چون لفظ را از جانب الله می‌دانیم.

حق و سهم حقیقی. می‌توان در همه استعمالات قسط اثبات کرد که در واژه قسط معنای سهم مطابق با حق وجود دارد. بارزترین تفاوت را در مقسطین و قاسطین می‌بینید، مقسط یعنی سهم‌ده، قاسط یعنی سهم‌خواه. او سهم مردم را، حق مردم را به آن‌ها می‌دهد اما قاسط سهم دیگران را می‌گیرد. آن کسی که سهم دیگران را می‌دهد می‌شود عادل، آن کسی که سهم دیگران را می‌گیرد می‌شود ظالم. این آن معنای اولیه برای واژه قسط است که ابهام را برطرف می‌کند.

در کاربردهای استعمالی قسط در قرآن کریم نیز می‌توان گفت که در قرآن در هیئت‌هایی کلمه قسط به کار رفته است و اگرچه از نظر ماده واژه قسط معنای واحدی دارد اما متناسب با هر هیئتی، یک بعد از این واژه پرننگ‌تر خواهد شد. در حقیقت ماده و هیئت با هم معنا را می‌سازند. قسط ماده است. اقسطویک هیئتی دارد که بر قسط سوار شده است. قسطاس در قسط مشترک است ولی «طاس» دارد آخر آن، چون طاس دارد فرق می‌کند، لاتقسطوا همین طور است، مقسطین اسم فاعل است، پس هیئت در معنا دخالت دارد. ماده در خارج وجود ندارد، ماده در ضمن صورت در خارج وجود پیدا می‌کند. لغت هم همین‌طور است، ماده که در خارج وجود ندارد، ماده در قالب یکی از این هیئت‌ها بروز پیدا می‌کند: هیئت مصدری، هیئت فاعلی، هیئت فعلی ماضی و مضارع و... هر یک از این‌ها تأثیر روی معنا می‌گذارد. جالب است بدانید ۵۵ بار در قرآن کلمه قسط و عدل به کار رفته است که سهم قسط ۲۷ بار است و سهم عدل ۲۸ بار. یعنی ۲۷ بار از کلیدواژه قسط استفاده شده است و ۲۸ بار هم از کلیدواژه عدل که می‌شود ۵۵ بار. هم‌نشینان استعمالی قسط، در معنای قسط تأثیرگذار هستند. البته باید توجه داشت هم‌نشینی مورد توجه قرار گیرند که کثرت هم‌نشینی داشته باشند و چند بار از این کلمه خاص به صورت هم‌نشین و همسایه قسط استفاده شده باشد. تعداد قابل توجه استعمال، معنادار است.



تفنن در تعبیر است. اما چه طور می‌توان برای قرآن قائل به تفنن در تعبیر شد! و بعد بر مبنای قرآن به نظام‌سازی اسلامی پرداخت؟ این‌ها با هم جور در نمی‌آید؛ با حکم الهی جور در نمی‌آید. تفنن کار انسان است و نه کار خدا، خدا سرتاپا با حکمت کارهای خود را پیش می‌برد.

#### ۷- تدبر موضوعی قسط

کتاب التحقیق تعریف لغوی قسط را «أَنْ الْأَصْلُ الْوَاحِدُ فِي الْمَادَّةِ: هُوَ إِصْصَالُ شَيْءٍ إِلَى مَوْرَدِهِ وَإِيْفَاءُ الْحَقِّ إِلَى مَحَلِّهِ. وَ هَذَا الْمَعْنَى إِنَّمَا يَتَحَقَّقُ فِي مَقَامِ إِجْرَاءِ الْعَدْلِ وَإِعْمَالِهِ فِي الْخَارِجِ» می‌داند. نویسنده کتاب التحقیق از کسانی است که مشترک لفظی و مترادف را قبول ندارد و برای هر واژه‌ای یک معنای خاص می‌دهد. ایشان بیان می‌کنند که تعریف ماده قسط یعنی «یک چیزی را به آن جایگاه خودش رساندن» و رساندن هر چیزی به سر جای خودش (و ایفا الحق الی محله) و حق را به محل خودش رساندن؛ و (انما يتحقق في مقام الاجرا العدل و اعماله في الخارج) یعنی این قسط تحقق پیدا می‌کند در مقام اجرای عدل و اعمال عدل در خارج است. نظر بنده تقریباً بر عکس نظر آقای مصطفوی است. یعنی اگر از بنده بپرسند مراد از عدل چیست؟ می‌گویم عدل بر اساس قسط است، اما ایشان می‌گویند قسط بر اساس عدل است. ایشان می‌گویند قسط یعنی عدل را در خارج محقق کردن، یعنی اجرائیات عدل؛ اما نظر مختار بنده این است که قسط یعنی سهم و تسهیم که البته آقای مصطفوی هم مسئله سهم را مطرح کرده، منتها مطابقت با حق هم در این سهم وجود دارد یعنی سهم

واژه قسط در قرآن کریم به همراه ۵ هم نشین «امر، قیام، عدل، میزان و ظلم» به کار رفته است. واژه «قیام» به قسط یکبار نیست: یقوم، قائماً، اقیموا و... معلوم می شود چند بار بکار رفتن آن معنادار است. واژه «امر» نیز همین طرز: «یامرون بالقسط» یا «امر ربی بالقسط». امر مربوط به مباحث مدیریت است و قیام مربوط به مباحث سیاست، میزان مربوط به مسائل اقتصادی است، عدل و نفی ظلم هم آمده. در کلیدواژه بحث قسط که نگاه می کنیم چند آیه است که نفی ظلم در آن هست، پس معلوم می شود در مقابل قسط نفی ظلم است. در حالی که جامعه ظلم را در مقابل عدل می گوید نه ظلم را در مقابل قسط. «قسطاً و عدلاً» در مقابل «ظلماً و جوراً» است. ظلم در مقابل قسط است و جور در مقابل عدل. لذا این هم نشینی به ما کمک می کند که فهم دیگری از قسط داشته باشیم. مثل این است که از روی هم نشین های افراد و دوستان افراد می فهمیم او بطور شخصیتی است. الان در بحث های روانشناسی اجتماعی، خودشناسی در روان شناسی اجتماعی فرق می کند؛ خودشناسی در روان شناسی اجتماعی این است که خود را از منظر دیگران ببینیم؛ خود را در جامعه دیدن، خود را در جمع شناختن. ولی روان شناسی فردی این است که خود را تنهایی بشناسیم. در روانشناسی اجتماعی می رویم بازخورد می گیریم که آیا واقعاً تلقی ای که خودم از خودم دارم درست است یا نه، آیا دیگران هم همین تلقی را از من دارند یا شاید خیلی خودشیفته ام. حالا ما هم واژه قسط را با هم نشین های آن با بُعد اجتماعی و ملازمات آن می بینیم و متوجه می شویم که فرق می کند. یکی از جاهایی که تفاوت آن با مسئله عدل کاملاً بارز است مسئله میزان است؛ شما میزان را در قرآن نگاه کنید، میزان با قسط آمده ولی حتی یک جا در قرآن میزان با عدل نیامده، خوب پس معلوم می شود قسط با عدل فرق می کند. این هم نشینی ها به مفهوم شناسی ما کمک می کند.

برای تبیین محورهای قسط در قرآن کریم، باید مستعمل فیها و کاربردهای قسط در قرآن با نگاهی به این هم نشین ها مورد توجه قرار گیرد:

#### ۱- قیام به قسط

یکی از این هم نشین ها قیام بود، قیام به قسط در سوره آل عمران آیه ۱۸، سوره نساء آیه ۱۲۷ و ۱۳۵ و سوره حدید آیه ۲۵ مورد تأکید قرار گرفته است.

#### ۲- حفظ قسط

بحث دیگر این است که اهل قسط باشیم: مبدا قسط را از دست بدهید. آیه ۸ سوره ممتحنه نشان دهنده این تعریف اصطلاحی از قسط است.

#### ۳- امر به قسط

آیات ۲۱ سوره آل عمران و ۸ ممتحنه نشان می دهد که امر پروردگار مبتنی بر قسط حق محور است.

#### ۴- حکم بر اساس قسط

در آیه ۴۷ سوره نساء خداوند می فرماید: «قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ» و یا در یک آیه شریفه می فرماید «وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ»؛ آن حکمت برای رسول الله ﷺ است، اگر بنا دارید حکم کنید بر اساس قسط باید باشد. جالب است که مشابه همین را هم داریم «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» هم حکم به عدل داریم و هم حکم به قسط. ولی وقتی دقت می کنیم می بینیم حکم به قسط رفت پیش رهبر، رفت پیش رسول الله ﷺ: «إذا حکمت». چون یهودی ها باهم اختلاف داشتند سراجرای حکمی و می خواستند با مراجعه به رسول الله ﷺ از زیر بار اجرا دربروند که فرمودند باید بر اساس حق عمل کنید و به خواست آن ها نباشد «وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ». به هوای آن ها تبعیت نکنید و بر اساس قسط رفتار کنید.

#### ۵- شهادت به قسط

هم شهادت به قسط داریم و شهادت به عدل. باید معلوم شود که باهم فرق می کنند.

یکی از جاهایی که تفاوت آن با مسئله عدل کاملاً بارز است مسئله میزان است؛ در قرآن، میزان با قسط آمده ولی حتی یک جا با عدل نیامده، خوب پس معلوم می شود قسط با عدل فرق می کند.

## ۶- قسط در کیل و میزان

قسط در کیل و میزان داریم ولی عدل در کیل و میزان نداریم.

### ۷- قسطاس

قسطاس معیار قسط است یعنی میزان القسط و شاخص قسط. یعنی ما باید برای قسط شاخص داشته باشیم، ما ترازو داریم اما یک ترازوی معیار می‌خواهیم، ما ساعت داریم اما ساعت معیار نیز می‌خواهیم که اگر ساعت کسی عقب یا جلو افتاد بتوانیم با آن تنظیم بکنیم، مثل حضرت امام علیه السلام. حضرت امام علیه السلام فرمودند این وصیت نامه من داخل موزه باشد یا فرض کنید هر کسی سخنان من را از تلویزیون ببیند یا از اصل صدا یا تصویر من نقل کند قابل اعتماد است؛ این‌ها معیار است، این‌ها شاخص است. جالب است مثل صراط مستقیم، قسطاس دو بار در قرآن آمده و مستقیم در کنار آن، قسطاس مستقیم یعنی پایدار. قسطاس باید یک شاخص پایدار و ثابت باشد.

### ۸- اقسط

واژه اقسط: یکی از چیزهایی که بنده را وادار کرد به این‌که تفاوت قسط و عدل را از همدیگر تفکیک کنم این بیان است که «هوا قسط عند الله». این واژه اقسط به قانون برمی‌گردد، قانون اقسط عند الله است پس معلوم می‌شود که بحث قسط مربوط به ساختارها است، مربوط به نظامات است، مربوط به قوانین است. قسط مربوط به قوانین است، ولی عدل مربوط به اشخاص است. ۴ لایه قسط را اجتماعی، اقتصادی، قضایی و سیاسی نامیدیم. از بین این ۴ لایه، قسط اقتصادی اقسط است. حالا اقسط یعنی چه؟ یعنی دقیق‌تر در قسط. وقتی ما تسامح در اقتصاد داشته باشیم؛ در سیاست هم تسامح می‌شود، در اجتماع هم می‌شود، در دیانت هم می‌شود و در همه موارد. لذا می‌توان گفت که دقیق‌ترین تقوا، تقوای اقتصادی است؛ دقیق‌ترین و گسترده‌ترین تقوا تقوای اقتصادی است.

## ۹- مقسطین و قاسطین

که قبلاً در مورد آن مطالبی ذکر شد.

در نتیجه با در نظر گرفتن محورهای بحث قسط در قرآن کریم از جمله بحث تعریف لغوی، هم نشینان و موارد استعمالی می‌توان گفت که: معنای اصطلاحی قسط در قرآن کریم ناظر به عدالت ساختاری یا نظام عادلانه است. الآن با یک عینک بهتری، با یک سؤال بهتری و با یک دقت بیشتری به بحث قسط می‌توانیم نگاه کنیم. یعنی روی قسط حساب شده کار کنیم و اگر خواستیم برای نظام اجتماعی خود نسخه ارائه بدهیم، بیشتر از آیات قسط استفاده کنیم؛ اگر می‌خواهیم برای رفتار و روابط افراد استفاده کنیم از عدالت استفاده می‌کنیم.

### ۸- تدبر موضوعی عدل

کتاب التحقیق معنای لغوی عدل را بدین صورت تعریف کرده است: «أَنَّ الْأَصْلَ الْوَاحِدَ فِي الْمَادَّةِ هُوَ تَوَسُّطُ بَيْنِ الْإِفْرَاطِ وَالتَّفْرِيطِ بَحَيْثُ لَا تَكُونُ فِيهِ زِيَادَةٌ وَلَا نَقِصَةٌ، وَهُوَ الْإِعْتِدَالُ وَالتَّقْسُطُ الْحَقِيقِيُّ». تعریف مختار این است که عدل، عدل است. یعنی از معادل می‌آید یعنی همیشه عدل معادل دارد، عدل دارد. اگر یک چیزی باشد که بلا عدل باشد، بلا نظیر باشد، عدل در مورد آن معنا ندارد. می‌بایست ۲ چیز وجود داشته باشد که من این ۲ تا را باهم مقایسه بکنم و بعد بگویم این عدل است و لکن در قسط مسئله بدین صورت نیست. در قرآن هنگامی که کلمه عدل می‌آید، کلمه «بین» نیز هست، کلمه «امر» نیز هست، کلمه «ذوا» عدل نیز هست یعنی با یک نفر عدل نمی‌شود و ذوا عدل است. در قسط انطباق با حق معیار ما است و در عدل تساوی معیار ما است. لذا در بحث عدل بیشتر صبغه مساوات‌گرایی خواهیم داشت و در قسط صبغه حق‌محوری و لذا شما اگر در تعاریفی مانند «وضع شیء فی موضعه» یا «اعطاء كل ذي حق حقه» بنگرید، متوجه می‌شوید که این‌ها تعاریف قسط است. حال آنکه عدل این است که ما با افراد به صورت کلی رفتاری مساوی داشته باشیم.



ولی اقسطوا از اختلاف مجدد بین فرقه‌ها و جوامع و طایفه‌ها پیش‌گیری می‌کند.

- عدل‌سازان، این عدل‌سازی کار ممنوعی است و مثل قاسطین می‌ماند؛ یعنی «ثم الذین کفروا بریهم یعدلون» اینان می‌گویند عدل برای خدایی که بلاعدل، بلانظیر است و بلاعدیل است و بلاشریک است. ضمناً دعای عدیله هم داریم؛ دعای عدیله یعنی بلاعدیل، یعنی خدا عدیلی ندارد و خدا شریکی ندارد. ۴- ۵ آیه در این زمینه آمده است.

در نتیجه با نگاهی به تعریف لغوی، هم‌نشینان استعمالی و تعریف اصطلاحی عدل می‌توان گفت که: معنای اصطلاحی عدل در قرآن کریم ناظر به عدالت رفتاری یا مناسبات عادلانه است.

#### ۹- تدبر بین موضوعی قسط و عدل

اگرچه ما قائل هستیم که اشتراک لفظی و ترادف در واژگان قسط و عدل نداریم، اما همچنین قائلیم که تلازم وجودی بین قسط و عدل وجود دارد. در حقیقت اگرچه تباین مفهومی است ولی تلازم وجودی قسط و عدل نیز است. به‌عنوان مثال اگرچه تاروپود در فرش با یکدیگر تباین مفهومی دارد، اما تلازم وجودی هم دارد. بدون تار، پود درست نمی‌شود و بدون پود، تار درست نمی‌شود. من تار را قسط و پود را عدل می‌دانم که باهمدیگر نظام عدالت را رقم می‌زنند. تلازم بین قسط و عدل برقرار است ولی هر یک حیثیت جداگانه‌ای دارد. از استعمال باهم دو واژه قسط و عدل در ۴ آیه می‌توان گفت که این تلازم نشان‌دهنده ارتباط معنایی یا ارتباط مصداقی بین این دو واژه است. شاید بهتر باشد بگوییم ارتباط مصداقی بین این دو واژه برقرار است. در سوره مبارکه مائده، آیه ۸: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاَنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ) هم

باید توجه داشت که نظامی شکل نخواهد گرفت الا تلفیق قسط و عدل؛ یعنی با عدالت تنها جامعه شکل نمی‌گیرد، با قسط تنها هم جامعه شکل نمی‌گیرد. هم قسط ضرورت دارد و هم عدل. پس عدل از عدل است و در آن مماثلت رعایت شده و ناظر به نفی تبعیض است. قسط ناظر به نفی ظلم است. قسط نفی ظلم و عدالت نفی تبعیض است. جالب آنکه ما در قرآن عدل نداریم. یعنی همان عدل، عدل است. یعنی در قرآن کلمه عدل یعنی عدل. پس آن عدل بودن، معادل بودن، مساوات بودن در عدل بیشتر هست.

یکی از هم‌نشینان استعمالی عدل کلمه «قسط» است. این نوع کاربرد نشان می‌دهد که خود خداوند کد گذاشته برای این‌که مبدا من قسط را بگیرم و بروم دنبال کارم و اصلاً به عدل نگاه نکنم یا عدل را بگیرم و به قسط نگاه نکنم. نه نمی‌شود. در چند آیه قسط و عدل را باهم آورده و شما این دو تا را باید باهم بگویید.

#### ۸-۱- تعریف اصطلاحی عدل

محورهای کاربرد عدل در قرآن کریم ۹ مورد است:

- عدل در خلقت،
- عدل در تشریح،
- حفظ عدل: یعنی صیانت از عدل، عدل‌مداری، عدل‌محوری و مبدا عدل را از دست بدهیم،
- امر به عدل همان‌طوری که امر به قسط داشتیم،
- شهادت به حکم دو عادل که در قسط هم داشتیم به همراه حکم بر اساس عدل که این را هم در قسط داریم.
- رفتار عادلانه. برای قسط رفتار قاسطانه نداریم. البته اقسطوا در قرآن آمده اما قرآن می‌خواهد بگوید که «فاصلحوا بینهما بالعدل و اقسطوا عندالله یحب المقسطین» می‌گوید مشکل آن‌ها را با صلح حل کنید ولی همیشه با صلح نمی‌شود و قانون لازم است. «واقسطوا ان الله یحب المقسطین» یعنی قانون‌مدار باشید. در مصالحه ریش‌سفیدی می‌کنیم،

اگرچه ما قائل هستیم که اشتراک لفظی و ترادف در واژگان قسط و عدل نداریم، اما همچنین قائلیم که تلازم وجودی بین قسط و عدل وجود دارد.



بحث قسط آمده و هم بحث عدل و در یک آیه جمع شده است؛ و یا در سوره مبارکه نساء آیه ۳: (النساء: ۳ وَ إِنَّ حِفْظَهُ أَلَّا تُقْسَطُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِسُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مِثْنِي وَ ثَلَاثَ وَرُبَاعًا فَإِنْ حِفْظُهُ أَلَّا تُعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا) این‌ها در یک جا باهم جمع شده، و همچنین در آیه ۱۵۳ سوره مبارکه انعام و سوره مبارکه حجرات آیه ۹ هم چنین چیزی را مشاهده می‌کنیم. این تکرار معنادار است. علم آمار می‌گوید گاهی اوقات تکرارها معنادار نیستند و گاهی اوقات تکرارها معنادار هستند و اگر تکرارها از یک حدی بیشتر شد معنادار می‌شوند. وقتی می‌گویند این امر چند بار تعمداً تکرار می‌شود؛ معنای تعمد حداقل سرخ را به ما می‌دهد. چنین نگاهی، یک روش اجتهادی است (روش اجتهادی شیخ انصاری به این نحو بوده است). همچنین در قرآن کریم، قسط و عدل مشترکاتی نیز با یکدیگر دارند به نحوی که

۱- امر به هر دو شده است

۲- شهادت متصل به هم قسط و هم عدل شده است،

۳- حکم به هر دو قسط و عدل شده است.

۴- حفظ برای هر دو قسط و عدل به کار رفته است

اما با در نظر گرفتن این اشتراکات باید توجه داشت که بین قسط و عدل تمایزاتی نیز وجود دارد.

۱- عدل در قرآن کریم ناظر به نفی تبعیض است، قسط در قرآن کریم ناظر به نفی ظلم است.

نفی ظلم را که آیه داریم. در باب نفی تبعیض هم وقتی به سیاق آیه «امرت لاعدل بینکم» نگاه می‌کنیم می‌بینیم واقعه رخ داده این است که اشراف می‌گفتند

این پابره‌ها و سیاه‌چرده‌ها را رها کنید و بیاییم باهم صحبت کنیم.

۲- عدل مقایسه‌ای است و قسط نفسی است: «قل امر

بالقسط». در اینجا دیگر قرآن نگفته قسط بین چند چیز

۳- عدل بر اساس قسط است، قسط مقدمه تحقق عدل است.

۴- عدم استعمال عادلین در قرآن، اما در مورد قسط قرآن تأکید دارد که مقسطین جریان رسمی و اجتماعی‌اند.

در قرآن ما جریانی به عنوان عدل نداریم؛ المومنین، المنفقین... داریم اما عادلون نداریم. نه عادلون نه عادلین، هیچ چیزی. خوب این یعنی جریان اجتماعی به نام عدل

نداریم. قرآن جریان‌ها را مشخص می‌کند. مثلاً عاملین به معروف و ناهیان از منکر جریان هستند؛ الذاکرین و الذاکران جریان هستند؛ جریان‌های اجتماعی هستند.

۵- عدل برای آخرت ذکر نشده، اما قسط برای جزای اخروی ذکر شده است.

یعنی خداوند برای جزای اخروی از قسط استفاده کرده است: «فُضِي بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ یعنی روز قیامت، یوم القیامه روز قسط است. از مواضع قسط می‌شود «ونضع الموازين القسط».

۶- ذکر عدل برای خلقت و عدم ذکر قسط در خلقت. در خلقت ما کلمه قسط در خلقت نداریم در حالی که آیه مبارکه «يَا عَدْلُ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ» برای عدل ذکر شده است.

۷- ذکر عدل برای وصف شخص و ذکر قسط به عنوان وصف قانونی: «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ».

۸- سنجش و ارزشیابی برای عدل به کار رفته است، اما ارزشیابی و سنجش و میزان برای قسط به کار رفته است.

۹- عدل مقابل جور است و قسط مقابل ظلم است.

۱۰- عدل در قرآن به مثابه سبیل واقع بر صراط و قسط در قرآن به مثابه صراط است

۱۱- جمع‌بندی این‌که عدل در قرآن به مثابه عدالت رفتاری و قسط به مثابه نوعی عدالت ساختاری است.